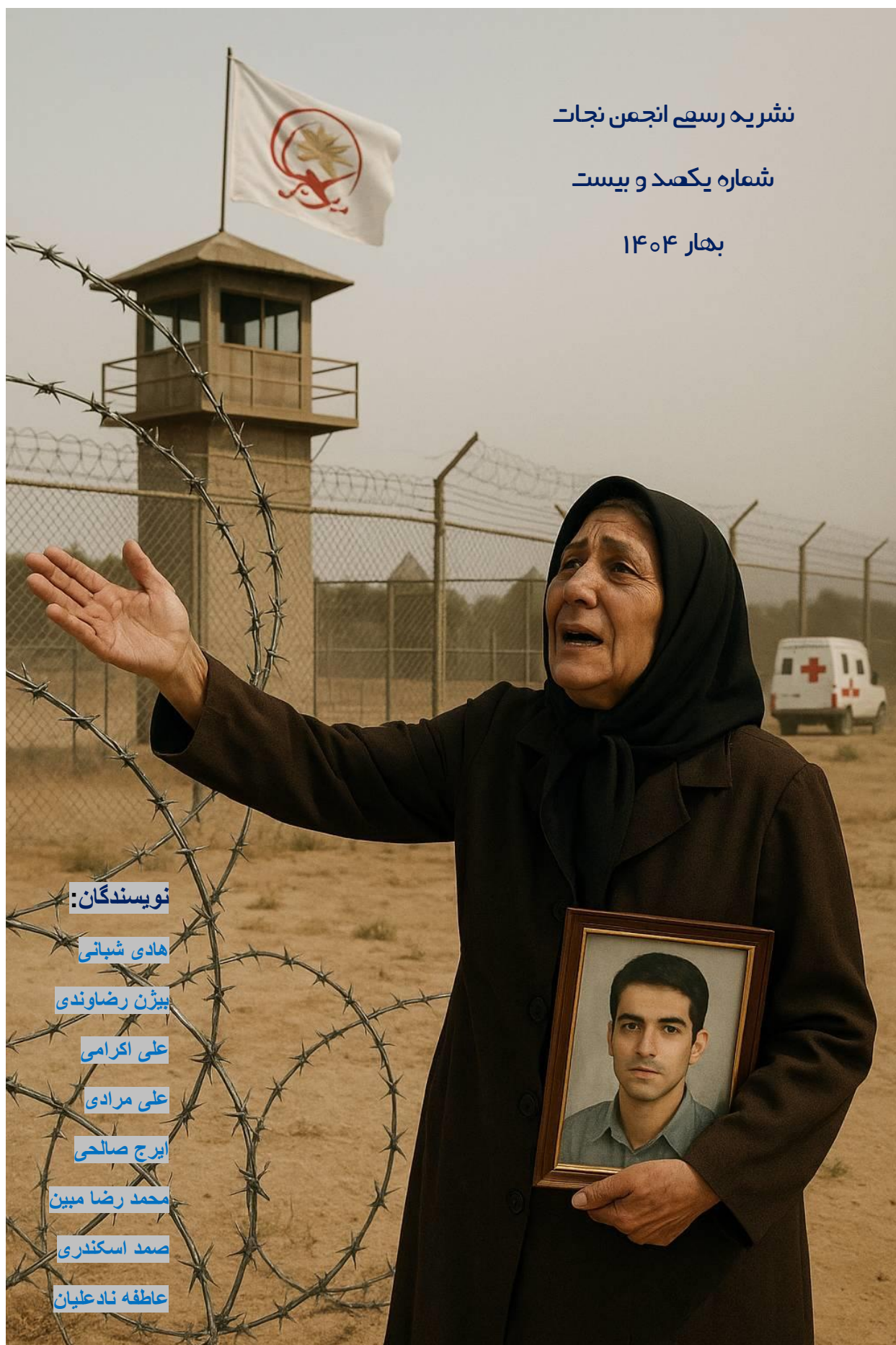


نشریه رسعه انجمن نجات

شماره یکصد و بیست

بهار ۱۴۰۴



نویسندگان:

هادی شبانی

بیژن رضواندی

علی اکرامی

علی مرادی

ایرج صالحی

محمد رضا مبین

صمد اسکندری

عاطفه نادعلیان



عنوان

فهرست مطالب

صفحه

سخن سردبیر	۴
خبرهای بهار ۱۴۰۴ انجمن نجات	۷
پدرم، کاش بیایی و بهارم باشی	۱۲
بیگاری اعضا در سازمان مجاهدین خلق	۱۴
فرقه رجوی؛ از بازسازی روان تا فروپاشی اجتماعی	۱۶
نجات از شر رجوی	۱۹
فیلم سینمایی بیوه سیاه	۲۶
یک قاشق و یک تکه	۲۸
ذهن‌ها چگونه تغییر می‌کنند؟	۳۲
محفل	۳۴
بمان و بمیر	۳۷



سخن سردبیر

با درود به خانواده های عزیز و خوانندگان محترم نشریه نجات

نشریه فصلی انجمن نجات مربوط به بهار سال ۱۴۰۴ را با قدری تأخیر در شرایطی ارائه می نمایم که از یک طرف شاهد تجاوز ۱۲ روزه دشمن خارجی به خاک وطن، مغایر با تمام معاهدات و قوانین بین المللی، و از طرف دیگر دفاع و پیروزی مقتدرانه و غرورآفرین نیروهای مسلح جمهوری اسلامی و مردم متحد و فهیم میهن، بودیم.

قبل از هر چیز جا دارد تا این مقاومت مظفر را به عموم مردم ایران خصوصاً به خانواده های چشم انتظار تبریک بگوییم. سران فرقه رجوی در یکی دیگر از آزمایشات خطر در برابر خود، بازهم مردود شدند و چهره خائنه و جنایتکارانه شان را بیش از پیش برملا ساختند.

رئوس برخی وقایع و فعالیت های مرتبط با انجمن نجات و سازمان مجاهدین خلق در اولین فصل سال جدید را در زیر به اختصار مرور می کنیم:

مصاحبه با خبرگزاری میزان

در اوایل سال جاری، گفتگوی مفصل خبرگزاری میزان با مهندس ابراهیم خداینده مدیرعامل انجمن نجات در سایت این خبرگزاری در دو قسمت منتشر گردید. در ابتدای گزارش این مصاحبه آمده است:

"عضو جدانشده مجاهدین خلق که سالهاست به عنوان سندی زنده برای رسوا کردن این گروه تلاش می کند، منبع روایت های دسته اولی از هدف ها و ماهیت مجاهدین خلق است."

ساخت مستند ساکنان برزخ

در اواسط فروردین ماه رسانه های ایران گزارش دادند که مستند ساکنان برزخ به کارگردانی مرتضی جعفری و توسط شرکت Sevencoal Productions در خارج از ایران تهیه و تولید شد. این فیلم روایتگر اسارت و آزادی اعضای مجاهدین خلق در تیرانا پایتخت کشور آلبانیست. اعضای انجمن نجات آلبانی همکاری فعالی با عوامل تولید این مستند داشتند.

چهار مصاحبه با تهران تایمز

در این فصل روزنامه انگلیسی زبان تهران تایمز مصاحبه هایی به ترتیب با آقای عیسی آزاده، خانم مریم سنجابی، مهندس ابراهیم خداینده، و خانم ثریا عبداللهی به انجام رساند که در شماره های مختلف آن همراه با کلیپ های تصویری درج گردید.



آقای عیسی آزاده که به مدت ۳۸ سال عضو فرقه رجوی بوده است از مناسبات درونی سازمان مجاهدین خلق پرده برداشت و خیلی از روابط غیرانسانی که به دستور سران سازمان حاکم شده است را برملا نمود.

خانم مریم سنجابی از شرایط زنان در فرقه رجوی گفت که در داخل مناسبات مجاهدین خلق اسیر هستند و شکنجه و وادار به سکوت می شوند.

مهندس ابراهیم خدابنده که مصاحبه اش در روز صلیب سرخ جهانی انجام شد به شرح فعالیت های انجمن نجات و ارتباطاتی که با صلیب سرخ داشته است پرداخت و اشاره نمود که متأسفانه صلیب سرخ به وظیفه ذاتی خود در خصوص خانواده های اعضای سازمان مجاهدین خلق عمل نمی کند.

خانم ثریا عبداللہی، مادر رنج کشیده امیر اصلاں حسن زاده گرفتار در فرقه رجوی، شرح داد که چگونه پسرش توسط عوامل مجاهدین خلق ربوده و به عراق برده شد و رابطه اش با مادرش قطع گردید و مغزشویی و به ربای در خدمت سازمان تبدیل شد.

درگذشت استاد یغمایی در یزد

انجمن نجات استان یزد بیانیہ ای به تاریخ دوشنبه ۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۴ صادر کرد و در آن فوت نابهنگام استاد ابوالقاسم یغمایی مدیر انجمن نجات یزد را اعلام نمود. این خبر ناگوار، خانواده بزرگ نجات را در ماتم و اندوه فرو برد.

متعاقباً در همان روز مهندس ابراهیم خدابنده مدیرعامل انجمن نجات پیام تسلیتی به مناسبت درگذشت استاد یغمایی انتشار داد. در این پیام آمده است: "خبر درگذشت مرحوم استاد ابوالقاسم یغمایی، مدیر انجمن نجات استان یزد، خانواده بزرگ نجات را سوگوار کرد. ایشان از ابتدای شکل گیری انجمن نجات همیشه یار و غمخوار خانواده های چشم انتظار بود و طی این بیست سال لحظه ای از کوشش و تلاش برای نیل به اهداف انجمن نجات دریغ نورزید. او یکی از شاخص ترین مدیران و فعالان انجمن نجات طی این دوران بوده است."

افشای دروغپردازی های فرقه رجوی در روزنامه آلبانیایی

روزنامه آلبانیایی گازتا ایمپکت Gazeta Impakt در اواخر اردیبهشت گزارشی افشاگرانه علیه سازمان مجاهدین خلق منتشر نمود که در آن ذکر شده که عوامل سازمان با دادن پول، در رسانه های مشهور این کشور از جمله آلبانیان دیلی نیوز اطلاعات جعلی منتشر می کنند.

گفتگوی خانم ثریا عبداللہی با شبکه دو

روز چهارشنبه ۱۴ خرداد خانم ثریا عبداللہی در برنامه عصر خانواده شبکه دو سیما حاضر شد و به شرح زندگی خود و نحوه ربوده شدن فرزندش از ترکیه به عراق و قطع ارتباط وی با خانواده اش پرداخت. او در این برنامه گفت: "من ثریا عبداللہی، مادر امیر اصلاں حسن زاده هستم که فرزندم در اردوگاه سازمان مجاهدین خلق در آلبانی زندانی است. من سالهاست تنها یک خواسته دارم و آن حق ارتباط با تنها پسر من است، اما رهبران مجاهدین خلق مانع از آن می شوند."

(در تاریخ پنجشنبه ۲۲ خرداد ۱۴۰۴ قطعنامه شورای حکام آژانس بین المللی انرژی اتمی علیه ایران تصویب و اعلام شد. ایران این قطعنامه را سیاسی خواند و محکوم کرد. مسعود رجوی بلافاصله به میدان آمد و پیام داد که: "پس از ۲۰ سال تأخیر و ممانعت و این پا و آن پا کردن، رژیم به تله افتاد. ... پس از ۱۳۳ رشته افشای تأسیسات و تجهیزات پنهان اتمی و موشکی رژیم در کارزار ۳۴ سال گذشته ..." سپس روز بعد یعنی در اولین ساعات جمعه ۲۳ خرداد تجاوز اسرائیل به خاک ایران آغاز گردید. بر اساس اطلاعات رسیده، ظاهراً سازمان مجاهدین خلق خاطر آمریکا و اسرائیل را جمع کرده بود که ایران قادر به پاسخگویی بعد از ضربه سخت اولیه نیست.)

مصاحبه با شبکه افق

مدیرعامل انجمن نجات مهندس ابراهیم خدابنده در روز جمعه ۳۰ خرداد ۱۴۰۴ در برنامه زنده شبکه افق حاضر شد و به سؤالات مجری برنامه پاسخ داد. ۳۰ خرداد ۶۰ روزی است که مجاهدین خلق با برنامه ریزی قبلی در برابر نظام جمهوری اسلامی نوپا در حالی که بخش هایی از کشور تحت اشغال نیروهای متجاوز دشمن خارجی بود و تمام نیروهای نظامی و انتظامی کشور مشغول دفع تجاوز بودند دست به سلاح بردند و شماری از مسئولین و حتی بسیاری از مردم عادی را به شهادت رساندند.

خدابنده در این گفتگوی حدوداً ۵۰ دقیقه ای به عقبه ماجرای آنروز و تصمیمات پشت پرده و دخالت کشورهای متخاصم خارجی در این ماجرا اشاره کرد و نقل قول هایی از زبان مسعود رجوی که به خیانت های خود به کشور افتخار هم می کند آورد.

در این مصاحبه مدیرعامل انجمن نجات از دولت آلبانی خواست تا دست از حمایت خائنین به کشور ایران و جنایتکاران و تروریست ها بردارد و به خواست حقوق بشری خانواده ها پاسخ مثبت بدهد و بیش از این به عناد و دشمنی با مردم ایران نپردازد.





خبرهای بهار ۱۴۰۴ انجمن نجات

۵ فروردین ۱۴۰۴

- گزارش یوروپ وان فرانسه در باره زندگی لاکچری مریم رجوی

هتل‌ها و اسپاهای لوکس در فرانسه و زندگی مجلل مریم رجوی که در سال گذشته وی مبلغ ۱۳۰ هزار یورو خرج خوشگذرانی خود نموده است. اکنون دستگاه قضایی در مورد پرداخت پول های نقد مریم رجوی تحقیق می کند .

- پیام نوروزی انجمن نجات آلبانی

در پیام نوروزی اعلام شد با حمایت شما عزیزان مصمم هستیم تا صدای حقیقت را به گوش دیگران برسانیم و این که نوروز نماد امید و سربلندی است و برای همه آرزوی موفقیت داریم.

- گفتگوی مدیرعامل انجمن نجات با خبرگزاری میزان

در این گفتگو آقای ابراهیم خدابنده در قسمت اول به مسائلی مانند زمان تأسیس انجمن نجات، آیا توانسته به اهداف خود برسد، وضعیت درون اردوگاه مجاهدین خلق در آلبانی، مهم‌ترین هدف‌های انجمن نجات، نحوه ورود وی به سازمان مجاهدین، رابطه مجاهدین خلق با آمریکا در شرایط فعلی روشنگری‌های خوبی نمودند

۱۰ فروردین ۱۴۰۴

گفتگوی خبرگزاری میزان با مدیرعامل انجمن نجات - قسمت دوم

در قسمت دوم آقای خدابنده به مسأله نحوه خروج، همکاری با صدام، موضعگیری غرب علیه مجاهدین و مسأله زندگی بدون تشکیلات توضیحاتی بیان داشتند.



۱۷ فروردین ۱۴۰۴

مشرق نیوز: روایتی از آزار جنسی و همجنس‌گرایی در مناسبات مجاهدین خلق ...

۲۰ فروردین ۱۴۰۴

تحلیلگر سازمان سیا: ما مجاهدین خلق را تأمین مالی کردیم و آموزش دادیم

Dialogue Works یک کانال یوتیوبی و پادکست است که توسط نیما رستمی آل خورشید، استاد دانشگاه و پادکستر ساکن برزیل اداره می‌شود. «دیالوگ ورکس عنوان داشت: مجاهدین خلق پیش از آن یک سازمان تروریستی می‌دانستیم، تأمین مالی کردیم و آموزش دادیم. آن‌ها حملاتی را علیه اهداف غیرنظامی در داخل ایران انجام دادند. کمک به منطقه بلوچستان در جنوب شرق ایران هم همین‌طور.

۲۳ فروردین ۱۴۰۴

جنایت در سپیده‌دم: افشاگری درباره ۱۹ فروردین خونین در قرارگاه اشرف

در این افشاگری آقای عیسی آزاده در مورد جنایت انجام‌گرفته شده در ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ ماهیت واقعی مریم رجوی را افشا نمود او گفت صدای مکالمه روی بلندگو پخش می‌شد. ناگهان صدای شادی، دست زدن و فریادهای «احسنت! تبریک!» از سوی مریم قجر به گوش رسید!

۲۴ فروردین ۱۴۰۴

- رصدی دقیق از گروه مجاهدین خلق در اتاق عملیات آمریکایی و صهیونیستی

در این مطلب نشان می‌دهد چگونه سازمان با پرداخت پول توانسته حمایت لابی‌های غربی را به دست بیاورد و برایش اصلاً مبلغ هزینه مهم نیست و سعی می‌کند با هزینه‌کردن حمایت غرب را به دست بیاورد.

- پیگیری حقوقی اسناد زنده جنایات هولناک مریم رجوی در فروردین سال ۱۳۹۰

آقای صمد اسکندری: بر اساس قوانین جامعه بین‌المللی کشتار روز ۱۹ فروردین ۱۳۹۰ نقض آشکار قوانین بین‌المللی و جنایت آشکار محسوب شده و قابل پیگیری در مراجع قضایی می‌باشد.



۲۶ فروردین ۱۴۰۴

برگزاری سی و یکمین جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات سران مجاهدین خلق در این دادگاه آقای عیسی آزاده حضور یافته و دست به افشاگری زده است

۱ اردیبهشت ۱۴۰۴

کمک ۳۵۰ هزار دلاری مجاهدین خلق به گروه تجزیه طلب تحریر الاحواز

طبق سند افشا شده علیرضا جعفرزاده از اعضای سازمان مجاهدین در آمریکا به عنوان معاون نمایندگی شورا ۳۵۰ هزار دلار کمک مالی به سعید حمیدان رهبر گروه حرکه النضال لتحریر الاحواز در راستای حمایت از این گروه تروریستی داده است.

۷ اردیبهشت ۱۴۰۴

آقای ناصر سراج معاونت امور بین الملل قوه قضائیه اظهار داشت در جلسه رؤسای نظام قضایی سازمان همکاری شانگهای در مورد استرداد مجرمان و انتقال محکومین و تسهیل در رسیدگی به پرونده های اتباع با هفت کشور و کشورهای آسیای میانه توافق همکاری منعقد شد .

۹ اردیبهشت ۱۴۰۴

برگزاری سی و دومین جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات سران مجاهدین خلق

در این دادگاه در مورد ربودن هواپیما و متهمین ردیف ۱۶ محمد طریقت منفرد و مهناز سلیمیان متهم ردیف ۱۹ صحبت شد.

۱۰ اردیبهشت ۱۴۰۴

میزگرد انجمن نجات آلبانی به مناسبت روز جهانی کارگر

در این میزگرد آقایان آتابای، بیجار رحیمی، علی هاجری، موسی دامرودی و... حضور داشتند و به ستم هایی که در مناسبات مافیایی سازمان انجام می گرفت صحبت نمودند.

۱۵ اردیبهشت ۱۴۰۴

درگذشت استاد ابوالقاسم یغمایی مسئول انجمن نجات یزد



۲۲ اردیبهشت ۱۴۰۴

به مناسبت فرارسیدن روز جهانی مادر، روز ۱۱ می ۲۰۲۵، کنفرانس با حضور اعضای انجمن، حامیان حقوق بشر و با حمایت صلیب سرخ در آلبانی برگزار نمودند که هدف آن رساندن صدای دادخواهی مادران رنج کشیده اعضای مجاهدین بود.

۲۳ اردیبهشت ۱۴۰۴

برگزاری سی و سومین جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات سران مجاهدین خلق در این دادگاه آقایان عبدالله افغان و هادی شبانی در رابطه با هواپیماربایی برای دادگاه توضیحاتی دادند.

۳ خرداد ۱۴۰۴

تجمع اعتراضی مادران دورس آلبانی در حمایت از مادران اعضای مجاهدین خلق اعتراض مادران دورس آلبانی به همت انجمن نجات آلبانی برگزار شد و این اعتراض توسط تلویزیون استار پلاس پخش شد.

۷ خرداد ۱۴۰۴

- برگزاری سی و چهارمین جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات سران سازمان مجاهدین در این دادگاه آقایان ایرج صالحی و محمد رضا گلی اسکاردی در رابطه با مهدی افتخاری توضیحاتی دادند.

- بیانیه رسمی جمعی از اعضای جدا شده از تشکیلات ورشکسته ی موسوم به مجاهدین اعضای جدا شده اعلام کردن نه تطمیع، نه تهدید و نه جیغ های بنفش مانع ما نخواهد شد و ما ایستاده ایم چون حقیقت را دیده ایم و ...

۱۴ خرداد ۱۴۰۴

برنامه تلویزیونی «عصر خانواده» از شبکه دوم سیما با حضور خانم ثریا عبداللهی، مادر امیراصلان حسن زاده پخش شد و توانست با واکنش گسترده و استقبال گرم مخاطبان همراه شود.



۱۷ خرداد ۱۴۰۴

به مناسبت عید قربان اعضای انجمن نجات آلبانی جشن و شادی در این روز را با مردم شهر تیرانا سهیم شدند و آرزوهای نیک خود را با یکدیگر به اشتراک گذاشتند که با استقبال گرم مردم رو به رو شد.

۲۰ خرداد ۱۴۰۴

برگزاری سی و پنجمین جلسه دادگاه رسیدگی به اتهامات سران سازمان مجاهدین

۲۱ خرداد ۱۴۰۴

انجمن نجات آلبانی به همت و علاقه خانم اشپرسا مسئول انجمن زنان روشنفکر در آلبانی در جهت رساندن صدای مادران و خانواده های چشم انتظار، کنفرانسی در شهر پوگرادس برگزار کرد.

۲۶ خرداد ۱۴۰۴

نشریه اوراسیا تایمز: مجاهدین خلق ظرفیت یا حمایتی در داخل ایران ندارند. سران مجاهدین خلق از خیالپردازی های اسرائیل (تغییر حکومت ایران و همراهی ملت ایران با آن ها) مسرور هستند. مسعود رجوی هر روز در پیامی تازه شوق خود از حملات اسرائیل علیه هموطنانش را به گونه ای ابراز می کند که همین لحظه سرنگونی در دسترس است.

۲۸ خرداد ۱۴۰۴

اطلاعیه انجمن نجات آلبانی: روز ۲۷ خرداد اعضای انجمن نجات آلبانی در اقدامی انسان دوستانه در مقابل دفتر صلیب سرخ در تیرانا تجمع کردند تا نامه های پر از عشق و دلتنگی مادران چشم انتظار را به دست مسئولین صلیب برسانند ولی متاسفانه آنان از پذیرش نامه خودداری کردند.

۳۱ خرداد ۱۴۰۴

مایکل روبین روزنامه نگار آمریکایی در مقاله اخیرش در میدل ایست فورم معتقد است: مجاهدین خلق حقیقتاً یک گروه واقعی هستند، اما آنها زنگ خطر هستند... آن ها خدمات خود را به صدام حسین عراق ارائه دادند، هم برای حمله به ایران و هم برای کمک به گارد جمهوری صدام در سرکوب کردهای عراق به صدام خدمت کردند و به همین دلیل است که قاطبه ایرانیان از این گروه متنفرند... مجاهدین خلق همیشه مشکل ساز بوده اند. این گروه مانند یک فرقه عمل می کند... مجاهدین خلق رو به افول هستند...



پدرم، کاش بیایی و بهارم باشی

مصاحبه با آقای علی اصغر آهنگر طبقی فرزند عبدالحسین آهنگر طبقی

- ابتدا خودتان را معرفی کنید و بگویید چند ساله بودید که پدرت شما را ترک کرد؟

من علی اصغر آهنگر طبقی هستم. ۵ ساله بودم که پدرم به سربازی رفت و دیگر خبری از وی نداشتیم.

- چگونه از وضعیت و سلامتی پدرت باخبر شدی؟

من عنوان کردم وقتی پدرم به سربازی می رود در جبهه ها در سال ۶۷ اسیر عراق می شود و سپس در سال ۶۸ فریب سازمان را خورده و به اشرف برده می شود. ما تا پنج سال خبری از وی نداشتیم و فکر می کردیم مفقود الاثر شده است ولی بعداً متوجه شدیم که وی در اشرف و نزد مجاهدین حضور دارد.

- وقتی پدرت به سربازی رفت دارای چند فرزند بود؟

ما توی خانواده خودمان رسمی داریم، بچه ها همین که به سن بلوغ می رسند ازدواج می کنند. پدر من در حالی که ۱۵ ساله بود ازدواج کرد وقتی به سربازی رفت دارای ۲ تا فرزند بود من بزرگ تر و ۵ ساله بودم و خواهرم نسیم دو ساله بود. بعد از آن دیگر خبری از پدرم نداشتیم.

- شما در حالی که بچه بودید متأسفانه پدر بالای سرتان نبود چه طور توانستید با این موضوع کنار بیایید؟

واقعیت این است که پدر من به دلیل مشکلات خانوادگی از مادرم جدا شده بود من بچه بودم نزد پدر بزرگ و مادر بزرگم بزرگ شدم ولی هر چقدر که بزرگتر شدم متوجه شدم تنها دلیل ماندن پدرم در مناسبات سازمان به همین دلیل بوده و اصلاً وی سیاسی نبود.

- آیا کمبود پدرتان را احساس می کردید؟

همانطوری که گفتم من نزد پدر بزرگم بزرگ شدم به دلیل محبتی که از سوی پدر بزرگم به من می شد من کمبود پدر را زیاد احساس نکردم. باید به این نکته اذعان کنم که مگر می شود فرد دیگری جای پدر واقعی را بگیرد. من در دوران بچگی وقتی کودکی را با پدرش می دیدم خیلی افسوس می خوردم که مگر من چه گناهی کرده ام که این گونه باید بدون پدر، بزرگ شوم و هیچ وقت این مسأله را فراموش نکردم. پدر بزرگم برایم سنگ تمام گذاشت و از من حمایت کرد و تشکیل خانواده دادم حالا در کنار خانواده از زندگی ام راضی هستم ولی همیشه کمبود پدر را احساس می کنم.



- آقای آهنگر شغل شما چیست؟

همانطور که مشاهده می کنید من در روستا زندگی می کنم اسم روستای ما تازه آباد جهاد است هم کشاورزی دارم و هم با خودروی باری کار می کنم زندگی ام الحمدالله بد نیست و راضی هستم.

- شما به ما بگویید آیا با پدرتان طی سالیان گذشته ارتباطی داشتید؟

ارتباط که نه، اما در سال ۸۲ من به همراه مادر بزرگم جهت ملاقات با پدرم به قرارگاه اشرف رفتم و با پدر ملاقات داشتم.

- چند روز با پدرتان در قرارگاه اشرف بودید؟

متأسفانه ما فقط ۲ ساعت با پدر بودیم آن دو ساعت هم نتوانستیم با پدر تنها باشیم همواره ۲ الی ۳ نفر در کنار ما بودند وارد صحبت می شدند و به ما اجازه نمی دادند که با پدر درد دلی کرده باشیم. عمداً مسئولین سازمان با ما صحبت می کردند که ما از زندگی خودمان برای پدر تعریف نکنیم تا یک وقتی تحت تاثیر قرار نگیرد، اما وقتی داشتم از پدر خدا حافظی می کردم به ما گفت من در منطقه فاو اسیر عراق شده بودم و اسیر جنگی بودم.

- آقای آهنگر آیا بعد از سال ۸۲ از خانواده شما کسی برای ملاقات با پدرتان به اشرف رفت؟

بله عمویم سال ۸۲ جهت ملاقات به قرارگاه اشرف رفت خوشبختانه توانسته بود با پدرم ملاقات کند.

- آیا در سال های بعد باز برای ملاقات به اشرف رفتید یا خیر؟

بله خواهرم نسیم به همراه عمویم چندین بار به قرارگاه اشرف رفتند اما متأسفانه سازمان مجاهدین دیگر اجازه ملاقات به خانواده ها را ندادند و به عبارتی درب ملاقات برای ما بسته و ممنوع شد.

- سؤال آخر، آیا در طی این سالیان شده که پدرتان با شما تماس گرفته باشد؟

متأسفانه نه خیر، ما از سال ۸۲ به بعد دیگر هیچ اطلاعی از پدرمان را نداریم. نگران احوال پدر هستیم دلمان می خواهد یکبار هم شده صدایش را بشنوم. خدا رجوی را لعنت کند که مانع ملاقات می شود. من تمام تلاش خود را انجام خواهم داد تا بار دیگر بتوانم با پدرم ملاقاتی داشته و یا این که صدایش را بشنوم. از شما تشکر می کنم که این امکان به من داده شد تا بتوانم حرف های خودم را در رابطه با پدرم بزنم. ای کاش پدرم اجازه داشت و این مطالب را می خواند و می فهمید که ما چقدر دوستش داریم و هرگز او را فراموش نخواهیم کرد.

هادی شبانی



بیگاری اعضا در سازمان مجاهدین خلق

بیگاری مفرط در مناسبات مجاهدین خلق بدون پرداخت اجرت جرم مسلم بین‌المللی است

یکی از معضلات جوامع مدرن کنونی که در گوشه‌وکنار جهان به‌ویژه در گروه‌های تندرو و افراطی همچون مجاهدین خلق به چشم می‌خورد پدیده شوم بیگاری کشیدن از افراد تحت تأثیرات مخرب مناسبات فرقه ای است که از طریق ایجاد ترس، تهدید و خشونت یا ناچار کردن اشخاص و کنترل ذهن صورت می‌گیرد.

بی‌تردید عدالت و رضایت‌مندی کارگران از ارکان عمده حقوق کار در جامعه بشری به شمار می‌آید. حق آزادی کار، بهره‌مندی از حقوق و مزایای قانونی از جمله آزادی‌های بنیادی و اساسی در جامعه کارگری محسوب می‌شود و رعایت و الزام کارفرمایان به پرداخت تمام حقوق کارگران در سرتاسر جهان امری ضروری و الزام‌آور است و آزادی کار و ممنوعیت بیگاری، در کنار ابعاد انسانی ضمانت اجرای حقوقی دارد.

رهبران سازمان مجاهدین خلق از زمان تأسیس کمپ اشرف در عراق با چاشنی انقلاب ایدئولوژیکی با رویکردی استثمارگرانه تمام اعضا را به‌صورت پیوسته در طول شبانه‌روز برای تحقق اهداف ضدانسانی خود در ساخت‌وسازهای بی‌رویه در کمپ‌های مختلف، محوطه‌سازی، نظافت، جابه‌جایی و حمل بار و پروژه‌های گوناگون مورد بیگاری قرار داده است بی‌آنکه در مقابل آن اجرتی پرداخت کرده باشد البته سران فرقه مخرب رجوی برای پیشبرد این هدف افراد را با القائنات غلط به‌نوعی وام‌دار خودکرده طوری که اعضا خود را در مقابل رهبران کاذب بدهکار می‌دانند و با این روش به‌راحتی مورد بهره‌گیری استثمار قرار می‌گیرند.

بر اساس روایت اعضای نجات‌یافته حتی اگر کاری در مقرها وجود نداشت صرفاً به‌خاطر پرکردن اوقات اعضا علف‌کشی و موارد مشابه را به‌طور مستمر در شرایط و وضعیت نامطلوب جوی عراق در برنامه کاری آنها می‌گنجانند. بر اثر بیگاری‌های مفرط در کمپ‌های مجاهدین خلق تقریباً ۹۰ درصد اعضا اعم از جداشده و عضو فعلی دچار عارضه‌های جدی جسمی در ناحیه کمر، شکم، روده، دست و پا شدند. متأسفانه این روال هم اکنون در کمپ بسته موسوم به اشرف ۳ در آلبانی ادامه دارد و سران



مجاهدین خلق بدون توجه به قوانین بین المللی در حال نقض حقوق افراد تحت کنترل خود هستند و یکی از روش های ضد انسانی در فرقه مخرب رجوی، بیگاری از نیروهای این فرقه به هر طریق و به هر شیوه است؛ شیوه ای که از دیرباز در این فرقه مرسوم بوده و همچنان با اهداف مختلف از آن استفاده می شود.

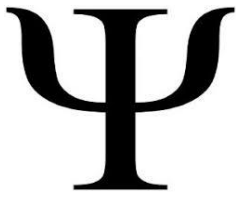


در تمام نظام های حقوقی، مجبور کردن اشخاص به کار دارای مجازات است. کار اجباری به معنای مجبور کردن اشخاص به انجام کاری برخلاف میل آنها است؛ لذا طبق اسناد داخلی و بین المللی متعدد ممنوع است و ضد کرامت انسانی و حقوق بشر بوده و برابر مواد قانونی ذکر شده فوق در سرتاسر جهان پیگرد قانونی دارد و بی تردید واحد حقوقی انجمن نجات با جدیت این جنایت ضدانسانی از جانب مجاهدین خلق را از مجامع بین المللی و قضایی مطالبه خواهد کرد.

صمد اسکندری

واحد حقوقی انجمن نجات

برابر با بند ۱ تا ۳ منشور لزوم همکاری بین المللی و بند ج ماده ۵۵ و ۵۶ آن در پیشبرد و احترام به حقوق بشر و آزادی های اساسی مرتبط با جنبه های منع اشتغال اجباری، تمام کارفرمایان در این زمینه ملزم به مراعات و اجرای این قانون می باشند و طبق ماده ۶۰۱ قانون مجازات اسلامی، اجیر کردن اشخاص و مباشرت به کار اجباری جرمی جدی تلقی می شود.



فرقه رجوی؛ از بازسازی روان تا فروپاشی اجتماعی

نگاهی روان شناختی و جامعه شناختی به ساختارهای سلطه در یک فرقه تروریستی

فرقه ها همواره موضوع بررسی میان رشته ای در حوزه های روانشناسی، روان درمانی و جامعه شناسی بوده اند، اما فرقه رجوی نمونه ای بی همتا از تلاقی ذهنیت فرقه ای با نظام سلطه سیاسی - نظامی است. این مقاله با بهره گیری از نظریه های مهم در روانشناسی فردی (فروید، فروم، کارن هورنای)، روانشناسی اجتماعی (میلنگرام، زیملباردو، لوشن و باندورا) و نظریه های جامعه شناسی کلاسیک و انتقادی (دورکیم، گافمن، بوردیو و فوکو)، پنج محور تحلیلی را بررسی می کند:

۱- وضعیت تعلیق و از خودبیگانگی ۲- مهندسی هویت و بازآفرینی خود ۳- کنترل شناختی و تحریف واقعیت ۴- انزوای روانی و ساخت روان آسیب پذیر ۵- حذف خانواده و بازسازی ساخت اجتماعی درون فرقه ای

با این تحلیل تخصصی، وجه تمایز فرقه رجوی در بهره گیری از خشونت روانی و فیزیکی برای کنترل هویت و تخریب نهادهای انسانی آشکار می شود.

مقدمه: فرقه ها ساختارهای اجتماعی هستند که در آنها مکانیسم های روان شناختی سلطه به گونه ای افراطی فعال می شوند. فرقه رجوی نمونه ای رادیکال از اعمال خشونت روانی، اجتماعی و فیزیکی است که با توسل به ترور، سانسور، طرد اجتماعی، و تخریب نهاد خانواده، ساختار توتالیتر خود را حفظ می کند.

این مقاله تلاش دارد با اتکا به نظریه های روان شناسی عمقی، اجتماعی و جامعه شناسی انتقادی، سازوکارهای درونی این سلطه را تحلیل و تبیین نماید.

۱. تعلیق روانی و از خودبیگانگی (Alienation)

با استناد به نظریه از خودبیگانگی در آثار مارکس و همچنین تحلیل ویکتور فرانکل درباره خلأ معنایی، می توان وضعیت روانی اعضای این فرقه را نوعی زندگی در خلأ تعریف کرد؛ گذشته فرد بی ارزش شده، آینده حذف شده و فقط لحظه اکنون با نظارت فرقه ای معنا می یابد. گافمن در "مؤسسات

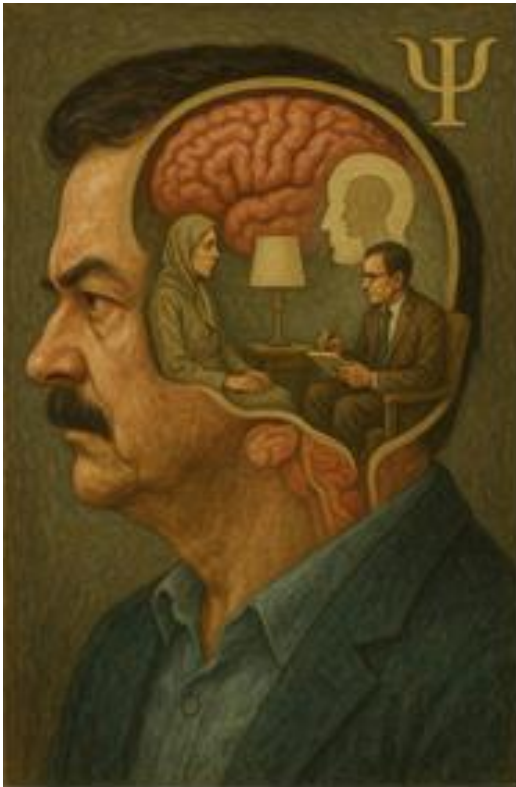
تمامیت‌خواه" به وضعیت مشابهی اشاره می‌کند که در آن فرد در وضعیتی برزخی (liminal) دچار گسست از زمان و مکان اجتماعی می‌شود. در این فضا، شخصیت فردی تحلیل می‌رود و جای خود را به هویت نهادی می‌دهد.

۲. مهندسی هویت؛ فروپاشی خود و ساخت خود کاذب

اریک فروم در "گریز از آزادی" توضیح می‌دهد که چگونه افراد در ساختارهای توتالیتر برای فرار از اضطراب آزادی، به خودکاهشی روی می‌آورند. این نظریه در فرقه رجوی با اجبار به طلاق، سرکوب جنسی، تمرین‌های روزانه اعتراف و انتقاد از خود، مصداق می‌یابد. همچنین، کارن هورنای درباره خود ایده‌آل که جایگزین خود واقعی می‌شود، می‌نویسد؛ امری که در فرقه رجوی به‌وضوح دیده می‌شود. فرد با تکرار اجباری اعترافات، خود اصیل را کنار می‌گذارد و به انعکاسی از ایدئولوژی بدل می‌گردد.

۳. تحریف واقعیت؛ کنترل شناختی و ساختار سلطه نمادین

بر اساس نظریه کنترل ذهن رابرت جی لفتون، فرقه‌ها از تکنیک‌هایی چون بارش فکری، تکرار مفاهیم کلیدی، ایجاد دشمن خارجی و کنترل زبان برای سلطه بر شناخت استفاده می‌کنند. در فرقه رجوی، این مکانیسم‌ها با سانسور اخبار، دشمن‌سازی دائمی، استفاده از زبان خاص ایدئولوژیک، و قطع کامل ارتباطات خانوادگی و رسانه‌ای، تحقق یافته است. بورديو نیز از سلطه نمادین یاد می‌کند؛ نوعی سلطه که در آن ابزارهای معرفتی در خدمت حفظ نظم فرقه ای هستند.



۴. انزوای روانی؛ هم ذات‌پنداری با سلطه‌گر

تجربه انزوای شدید و فقدان محرک‌های عاطفی، افراد را به هم ذات‌پنداری با سلطه‌گر سوق می‌دهد؛ آنچه در روانشناسی به سندرم استکهلم تعبیر می‌شود. زیملاردو در آزمایش معروف زندان استنفورد نشان داد که چگونه ساختارهای بسته می‌توانند افراد را به پذیرش نقش‌هایی سوق دهند که خودآگاهانه آن‌ها را رد می‌کنند. در فرقه رجوی، ساختار زندگی شبه نظامی، به انزوای حسی – عاطفی و نهایتاً به تضعیف مکانیسم‌های دفاعی منجر می‌شود.



۵. حذف نهاد خانواده؛ فروپاشی نظم طبیعی پیوندها

دورکیم در تحلیل خود از خودکشی آنومیک، اشاره می کند که فروپاشی پیوندهای اجتماعی می تواند به فروپاشی روانی بینجامد. فرقه رجوی با ممنوعیت ازدواج، فرزندآوری، تماس خانوادگی و حتی یادآوری خاطرات خانوادگی، ساختار اجتماعی انسان را از درون نابود می کند. این نابودی نه تنها به تسلط کامل سازمان بر ذهن منجر می شود، بلکه باعث فروپاشی همبستگی اجتماعی و تقویت ساختار تمامیت خواه می شود.



۶. خشونت و ترور؛ نهایت سلطه فیزیکی و روانی

در نظریه روان‌شناسی اجتماعی آلبرت باندورا، خشونت می‌تواند با مکانیسم‌هایی چون غیربشری‌سازی دشمن و پراکنده‌سازی مسئولیت توجیه شود. فرقه رجوی نیز اعضا را به‌گونه‌ای آموزش می‌دهد که خشونت فیزیکی و حتی ترور سیاسی را عملی اخلاقی و مسئولانه بدانند. این ساختار نه تنها رفتار بیرونی اعضا را جهت می‌دهد، بلکه با ایجاد دوگانگی شناختی، باعث تعارض شدید درونی می‌شود.

نتیجه گیری:

فرقه رجوی را می توان مصداق بارز ساختار تمامیت خواه دانست که با استفاده از مکانیسم های روان شناختی چون تخریب خود، سلطه شناختی، بازسازی هویت، انزوای روانی، و تخریب نهاد خانواده، بر ذهن، عاطفه و جسم فرد تسلط کامل یافته است. بهره گیری از نظریه های بین رشته ای در روانشناسی و جامعه شناسی امکان تحلیل عمیق تری از این فرقه را فراهم می سازد؛ تحلیلی که برای فرآیند درمان، توانمندسازی و باز اجتماعی سازی اعضای جداشده، ضروری و راه گشاست.

بیژن رضاوندی



نجات از شر رجوی

گپ‌وگفتی با کاظم پورخفاجیان از اعضای نجات‌یافته از فرقه مجاهدین خلق

آقای اکرامی: در خدمت کاظم پورخفاجیان هستیم تا هم از خودش برایمان بگوید و هم علت پیوستن و جدایی‌اش از تشکیلات فرقه مجاهدین خلق و خاطراتی تلخی در زمان حضورش در آن داشته برایمان بازگو کند؛ اما ابتدا از وی می‌خواهیم تا کمی در مورد خودش بگوید تا به برسیم به سؤالات بعدی.

آقای کاظم پورخفاجیان: با سلام خدمت شما و دیگر دوستان در انجمن نجات خوزستان. من کاظم پورخفاجیان متولد سال ۱۳۴۶ از شهر سوسنگرد هستم، دوران کودکی‌ام در این شهر سپری شد؛ اما با شروع جنگ تحمیلی مجبور شدیم به شهر اهواز نقل‌مکان کنیم. در دورانی که مشغول تحصیل بودم در اوقات فراغت هم کار می‌کردم. متأسفانه در سال ۶۰ پدرم به رحمت خدا رفت و درحالی‌که سال دوم راهنمایی بودم مجبور شدم برای تأمین امرارمعاش خانواده ترک تحصیل کنم به سن ۱۸ سالگی که رسیدم بر اساس رسم و رسومات ما اوایل سال ۶۴ بود که ازدواج کردم. سال ۶۵ صاحب یک فرزند دختر شدم مدتی بعد از آن می‌بایست به خدمت سربازی می‌رفتم. به‌هرحال بعد از گذراندن دوران آموزشی در لشکر ۲۱ حمزه برای دفاع از کشور به جبهه‌های جنگ اعزام شدم. متأسفانه حدوداً اوایل سال ۶۷ درحالی‌که یک فرزند دیگر توراهی داشتم در منطقه موسیان اسیر ارتش عراق شدم.

آقای اکرامی: آیا قبل از اسارت در جنگ تحمیلی شناختی نسبت به فرقه مجاهدین خلق داشتی؟

کاظم پورخفاجیان: خیر راستش من تا قبل از اسارت اصلاً سیاسی نبودم و به همین خاطر هیچ شناختی نسبت به مجاهدین خلق و حتی دیگر گروه‌ها نداشتم البته شنیده بودم که گروهی به نام منافقین هستند؛ ولی کلاً شناختی از این گروه نداشتم.

آقای اکرامی: از نحوه اسارت خودت در جنگ و روزگاری که در اردوگاه ارتش عراق سپری کردی برایمان تعریف کن و بگو چه شد که جذب مجاهدین خلق شدی؟

آقای کاظم پورخفاجیان: همان‌طور که گفتم در سال ۶۷ درحالی‌که چیزی به پایان خدمتم نمانده بود در منطقه موسیان اسیر ارتش عراق شدم، واقعاً از همان لحظه اسارت رفتار ارتش عراق با ما بسیار



خشونت‌آمیز بود تا ساعت‌ها به ما نه آب می‌دادند و نه غذا و مرتب به بهانه‌های مختلف ما را کتک می‌زدند واقعاً اذیت می‌شدیم بعد از انتقال به اردوگاه باز اذیت و آزارها ادامه داشت. اما آنچه را که مرا در اردوگاه بیشتر اذیت می‌کرد دوری از خانواده و بخصوص اینکه نگران همسر و دو فرزندم بودم که در نبود من چگونه امورات خود را می‌گذرانند از طرف دیگر روزنه‌ای برای نمی‌دیدم که به‌زودی از اسارت خلاص شویم مرتب دعا می‌کردم فرجی حاصل شود تا از اسارت نجات پیدا کنم حدوداً یک سال در این وضعیت بودیم، تا اینکه به نظرم اواخر سال ۶۷ بود که از بلندگوی اردوگاه اعلام کردند همه در محوطه جمع شوید وقتی همه جمع شدیم. مسئول اردوگاه اعلام کرد فردا صبح چند نفر از مجاهدین خلق به اینجا می‌آیند تا با شما صحبتی داشته باشند؛ بنابراین همه موظف هستید اینجا حاضر باشید. من که گفتم حقیقتاً از این گروه شناختی نداشتم عده‌ای که مجاهدین را می‌شناختند می‌گفتند اینها گروهی هستند که با صدام همکاری و به کشور خیانت می‌کنند. لازم است یادآوری کنم که من و بقیه نفراتی که در اردوگاه ما بودیم؛ چون اواخر جنگ اسیر شدیم توسط صلیب سرخ ثبت نشدیم و نماینده‌های صلیب به اردوگاه ما نیامدند. به‌هرحال فردای آن روز نمی‌دانم چه ساعتی بود همه در محوطه جمع شدیم، دقایقی بعد دیدیم چند نفر کت‌شلواری آمدند یکی از آنها پشت میکروفن رفت و گفت من ابریشمچی از مسئولین مجاهدین خلق هستم آمدم تا با شما صحبتی داشته باشم وی ابتدا گفت: رجوی به همه شما سلام رسانده و گفته همواره پیگیر بهتر شدن وضعیت شما بودم! وی در ادامه درباره مجاهدین خلق و اینکه چرا به عراق آمدند توضیحاتی داد و گفت ما سال‌هاست برای آزادی خلق می‌جنگیم و به عراق آمدیم تا بتوانیم بهتر برای رهایی خلق مبارزه کنیم! یادم هست یکی از بچه‌ها که در وسط صف نشسته بود با صدای بلند گفت شما به کشور خیانت کردید که بعد از رفتن مسئولین مجاهدین همان فرد را صدا زدند و حسابی به‌خاطر حرفی که زده بود کتک زدند.

مهدی ابریشمچی گفت برادر مسعود با سیدالرئیس هماهنگ کرده تا هر تعداد از شما که بخواهید نزد خودمان ببریم و مطمئن باشید که با آمدن نزد ما از بهترین امکانات برخوردار می‌شوید و از لحاظ تغذیه مشکلی نخواهید داشت، و این را هم گفت که اگر نخواستید نزد ما بمانید می‌توانیم شما را به ایران بفرستیم و یا به هر کشور دیگری که دوست داشتید بفرستیم ضمن این که بدانید ما خودمان به‌زودی به ایران حمله و حکومت را سرنگون می‌کنیم! پس چه‌بهر که شما با ما در سرنگونی مشارکت داشته باشید. در پایان گفت از امروز هر کس خواست نزد ما بیاید به دفتر اردوگاه مراجعه و ثبت‌نام کند.

اما در مورد اینکه گفتید چطور شد نزد مجاهدین رفتی همان‌طور که گفتم ما در اردوگاه شرایط سختی را سپری می‌کردیم و بخصوص مسئله دوری از خانواده بیشتر ما را اذیت می‌کرد. در یک‌کلام اگر بخواهم پاسخ این قسمت از سؤال شما را بدهم می‌گویم که من و بقیه اسیرانی که رفتیم کمپ اشرف به‌خاطر این



بود که فریب وعده‌های قشنگ اما دروغین مجاهدین را خوردیم. وقتی در اسارت و در شرایط سختی باشی به هرکس که وعده رهایی به تو بدهد اعتماد می‌کنی؛ بنابراین من نه اینکه شناختی از مجاهدین داشته باشم؛ بلکه فکر کردم با رفتن نزد آنها زودتر آزاد می‌شوم و به ایران برمی‌گردم به همین خاطر جزو اولین نفرات بودم که برای رفتن نزد آنها ثبت‌نام کردم.



آقای اکرامی: بعد از پیوستن به مجاهدین و رفتن به کمپ اشرف چه چیزهایی را تجربه کردی، آیا پیگیر قول و وعده‌هایی که داده بودند شدید؟

آقای کاظم پورخفاجیان: راستش وقتی وارد کمپ اشرف شدیم از ما استقبال و رسیدگی کردند ما را به مقری که ظاهراً از قبل آماده شده بود بردند. در آنجا به ما لباس فرم دادند

و تا چند روز به‌نوعی در اختیار خودمان بودیم و از لحاظ غذایی و دیگر موارد رسیدگی‌های خوبی به ما کردند به‌طوری‌که به خودمان گفتیم خوب شد از اردوگاه آمدیم اینجا خلاصه تا مدتی فکر ما را مشغول کردند تا چشم بازگردیم دیدیم چند ماه گذشت کم‌کم من و تعدادی از بچه‌ها به مسئولین مراجعه و به آنها گفتیم قرار بود که اگر نخواستیم نزد شما بمانیم ما را به ایران بفرستید من خودم چند بار به مسئول مقرمان که یک زن بود مراجعه و گفتم راستش همسر و فرزندانم در ایران تنها هستند و کسی نیست که به آنها رسیدگی کند اگر می‌شود مرا زودتر به ایران بفرستید که هر بار وی با یکسری حرف‌های خام‌کننده پاسخ درخواست مرا می‌داد و می‌گفت در حال بررسی موضوع درخواست شما هستیم و یا می‌گفت به دنبال راه مطمئنی برای فرستادن شما به ایران هستیم خلاصه از این ماه به آن ماه هر بار هم وعده توخالی به ما می‌دادند.

آقای اکرامی: سال ۶۹ در جریان تبادل اسرا صلیب سرخ به کمپ اشرف آمد و با اسرای پیوستی جلسه گذاشت و به آنها اعلام کرد که تبادل بین ایران و عراق شروع شده و از آنها خواست به اردوگاه جهت تبادل برگردند که عده زیادی از آنها رفتند حال خود شما چرا با آنها نرفتی؟

آقای کاظم پورخفاجیان: درسته اما همان‌طور که گفتم تعداد زیادی از ما که در اواخر جنگ اسیر شدیم توسط صلیب سرخ به‌عنوان اسیر ثبت نشدیم و اصلاً نماینده آن نیامدند با ما صحبت کنند این موضوع را



هم مسئولین مجاهدین می‌دانستند؛ بنابراین روزی که صلیب سرخ به کمپ اشرف آمده بود مسئولین مجاهدین به من و بقیه اسرایی که وضعیت مشابه مرا داشتند آمدن نماینده‌های صلیب به کمپ اشرف را اطلاع ندادند و من مدتی بعد از یکی از بچه‌ها شنیدم که نماینده صلیب آمده بود اشرف و تعدادی با آنها به اردوگاه برگشتند واقعاً اگر می‌دانستم حتماً برمی‌گشتم اردوگاه تا تبادل شوم؛ چون من به‌خاطر اینکه زودتر به ایران برگردم پیوستیم به مجاهدین خلق. البته در صحبت با برخی از اسرایی که در جلسه صلیب بودند سؤال کردم شما چرا به اردوگاه اسرا برنگشتید که گفتند ما ترسیدیم در ایران اعدام شویم؛ چون مسئولین مجاهدین قبل از جلسه صلیب به اسرا گفته بودند شما آزاد هستید برگردید؛ اما چون به ما پیوستید مسئولیتی در قبال امنیت جانی شما در ایران نداریم؛ چون ممکن است به‌محض رسیدن به ایران دستگیر و حتی اعدام شوید! با این حرف خواسته بودند اسرا را بترسانند تا در کمپ بمانند که این هم یکی از خیانت و جنایت‌های رهبران مجاهدین در قبال اسرای پیوستی بود.

آقای اکرامی: آیا بعد از آنکه متوجه شدی خیلی از اسرا برای تبادل بازگشتند با مسئولین مجاهدین صحبت نکردی که چرا به تو اطلاع ندادند؟

راستش به نظرم دیگر خیلی دیر شده بود البته مدتی بعد از شنیدن این موضوع به مسئولم گفتم که چرا به من خبر ندادید که صلیب آمده؟ پاسخی که به من دادند این بود که گفتند مگر می‌خواهی بروی اعدام شوی؟ و به‌دروغ به من گفتند اسرایی که نزد ما بودند وقتی به ایران برگشتن رژیم آنها را از دم مرز از بقیه جدا و به مکان نامعلومی برده و خیلی‌ها را هم اعدام صحرایی کرده حال تو هم می‌خواستی چنین سرنوشتی داشته باشی؟ این پاسخ آنها مرا شوکه کرد؛ چون از اخبار بیرون خبری نداشتم به‌نوعی باور کردم و خیلی به هم ریختم و خودم را نفرین کردم که چرا گول وعده‌های مجاهدین را خوردم، چرا مثل بقیه صبر نکردم تا حداقل آبرومندانه به ایران برگردم دیگر از آن زمان به بعد هر لحظه به فکر همسر و دو فرزندم بودم و احساس کردم در حق آنها ظلم کردم. مدتی بعد حتی با این‌حال که حرف مجاهدین را باور کرده بودم که اسرای پیوستی به مجاهدین در ایران دستگیر و یا اعدام صحرایی شدند به مسئولین مجاهدین گفتم می‌خواهم برگردم ایران که وقتی چند بار اصرار کردم پاسخ آنها این که گفتند باشه ولی تو را به ابوغریب می‌فرستیم؛ چون تبادل اسرا تمام شده! حتی به آنها گفتم مگر از روز اول به ما قول ندادید که اگر ایران هم نخواستید بروید شما را به خارج کشوری فرستیم؟ که آنها این قول خودشان را انکار کردند و گفتند فقط می‌فرستیم ابوغریب بنابراین وقتی همه راه‌ها را به روی خودم بسته دیدم چاره‌ای نداشتم که بمانم تا ببینم تقدیرم چگونه رقم می‌خورد.

آقای اکرامی: حال برایمان تعریف کن تا روز رهایی‌ات در کمپ اشرف چگونه بر تو گذشت؟



آقای کاظم پورخفاجیان: به نظرم این‌طور بهتر است سؤال شود که بر همه کسانی که در کمپ اشرف بودند چگونه گذشت. در کمپ اشرف علاوه بر جسم، روح و روانت هم اسیر رجوی بود، بیگاری و انجام کارهای تکراری و خسته‌کننده و در یک دایره دوار بدون هدف ما را می‌چرخاندند، به اخبار بیرون از کمپ هم هیچ دسترسی نداشتیم، هیچ‌کس اختیاری از خودش نداشت، بخصوص بعد از برقراری آتش‌بس بین ایران و عراق شرایط برای همه نفرات درون کمپ پیچیده و سخت ترشد و کم‌کم زمزمه‌های جدایی بلند شد، رجوی که از طرف عقده نرسیدن به هدفش را به دل داشت و از طرف دیگر هم وقتی دید اعضا ساز جدایی می‌زنند کم‌کم شمشیر را از رو برای همه ما بست، اول که موضوع انقلاب مسخره خودش بنام انقلاب ایدئولوژیک با محوریت طلاق همسر را مطرح کرد و نشست‌های خسته‌کننده برای القا تفکرات خودش به اعضا گذاشت و اجبار کرد که به قول خودش همه باید از آن عبور کنند در ادامه جلسات سرکوب تحت عنوان "عملیات جاری" گذاشت، با کسانی که ساز جدایی می‌زدند به شدت برخورد می‌کرد و برای ترساندن بقیه مثلاً برای فرد خواهان جدایی جلسه جمعی می‌گذاشتند و همه را مجبور می‌کردند به بدترین شکل ممکن به او حمله کنند و زیر باد فحش و کتک بگیرند، خلاصه رجوی فضای خفقان‌آوری را در کمپ ایجاد کرد تا به هر قیمت جلوی جدایی اعضا را بگیرد، به نظرم برای من و بقیه نفراتی که از اسرای پیوستی بودیم شرایط شاید بدتر بود؛ چون می‌دیدیم که واقعاً از ماندن در کمپ اشرف و نزد مجاهدین خسته شدیم؛ اما از طرف دیگر بر اساس باور دروغ‌های او پیش خودمان می‌گفتیم حالا ما جدا شدیم، کجا برویم زندان ابوغریب و یا اعدام در ایران پیش روی ماست پس مجبور بودیم همه ناملایمات را تحمل کنیم و این بیشتر باعث عذاب روحی ما شده بود. واقعاً هم کسی سالیان نفهمید بر ساکنان درون کمپ اشرف چه گذشت.

آقای اکرامی: از علت و نحوه جدایی‌ات از فرقه مجاهدین خلق برایمان تعریف کن.

آقای کاظم پورخفاجیان: علت را به‌نوعی در سؤال قبلی گفتم واقعاً با ظلم و جنایتی که رجوی در حق ما می‌کرد هیچ‌کس دوست نداشت در تشکیلات مجاهدین بماند واقعاً هم اگر او درب‌های کمپ اشرف و تشکیلاتش را باز می‌کرد و می‌گفت هرکس آزاد است که در تشکیلات بماند و یا به دنبال زندگی خود برود به جرئت می‌توانم بگویم که بالای ۹۵ درصد راه دوم را انتخاب می‌کردند. چون واقعاً کسی در کمپ اشرف زندگی نمی‌کرد ما فقط نفس می‌کشیدیم نفسی که با درد و ناراحتی و عذاب همراه بود. اما در مورد نحوه جدایی‌ام از فرقه رجوی این‌گونه بود که در سال ۸۲ وقتی صدام به‌عنوان حامی مجاهدین سقوط کرد اهرم اختناق تشکیلات مجاهدین هم به‌نوعی شکسته و کنترل و حفاظت فیزیکی شکننده شد، اوضاع درون کمپ به‌هم‌ریخته شد هرچند به واسطه سال‌ها کار مغزشویی روی اعضا هنوز خیلی‌ها ترس از جدایی داشتند. بعد از سقوط صدام ارتش آمریکا کمپی به نام "تیف" در مجاورت کمپ اشرف



ایجاد کرد و بعضاً خودروهای آمریکایی به داخل مقرها می‌آمدند یک روز یکی از بچه دل به دریا زد و خود را به سربازان آمریکایی رساند و از آن‌ها درخواست کمک کرد و آن‌ها هم وی را به تیف خودشان بردند و این موضوع باعث شد که نفرات بیشتری برای نجات خود این راه را انتخاب کنند، نفراتی هم از موقعیت‌ها استفاده کردند و با فرار خودشان را به تیف آمریکایی‌ها رساندند و خبر فرار آنها به گوش بقیه رسید به همین خاطر روزبه‌روز تعداد فرارها بیشتر شد به همین خاطر اواسط سال ۸۲ بود که من هم طرح فرار ریختم و یک روز غروب که برنامه ورزش جمعی بود از فرصت تاریکی شب استفاده کرده و با سرعت زیاد به سمت سیاح اطراف کمپ دویدم البته در لحظه فرار چند نفر از مجاهدین متوجه شدند و برای گرفتن من به دنبال آمدند وقتی به سیاح رسیدم با داد و فریاد از آمریکایی درخواست کمک کردم و آن‌ها مرا به داخل تیف بردند.

آقای اکرامی: کی به ایران برگشتی؟



آقای کاظم پورخفاجیان: از آنجایی که ما به عنوان اسیر جنگی بودیم طرح صلیب این بود که امثال مرا زودتر به ایران بفرستد یک روز اواخر سال ۸۳ بود که نماینده‌های صلیب به تیف آمدند و گفتند کسانی که قبلاً اسیر جنگی بودند می‌خواهیم به ایران بفرستیم هرکس می‌خواهد می‌تواند ثبت‌نام کند البته گفتند

اجباری نیست؛ اما من که سال‌ها منتظر چنین خبری بودم تا به وطن و نزد خانواده‌ام برگردم بسیار خوشحال شدم این بود که به همراه تعدادی دیگر ثبت‌نام کردیم و چند روز بعد هم با هواپیمای صلیب سرخ به ایران برگشتیم.

آقای اکرامی: آیا به این موضوع فکر کردی که بر اساس دروغ‌های رجوی ممکن در صورت بازگشت به ایران دستگیر و یا اعدام شوی بخصوص که از اسرای پیوستی بودی؟

آقای کاظم پورخفاجیان: واقعاً چقدر ما به‌خاطر همین حرف مسخره و دروغ رجوی زندگی و عمر خودمان را در تشکیلات مجاهدین بیهوده هدر دادیم. البته که چون ما اطلاعی از بیرون نداشتیم واقعاً هم دروغ‌های رجوی را باور کرده بودیم؛ اما در تیف با خودم گفتم خدایی که مرا از شر رجوی نجات داد بقیه را هم برایم درست می‌کند البته من به‌خاطر یک‌لحظه دیدن همسر و فرزندانم همه مخاطرات را به جان خریده بودم؛ اما باور کنید وقتی به خاک وطن قدم گذاشتم برخوردها با ما ۱۸۰ درجه خلاف



دروغ‌های رجوی بود دستگیر نشدیم و از همان لحظه ورود به ایران مسئولین به ما گفتند شما آزاد هستید تا نزد خانواده‌هایتان بروید که باز حسرت عمر بیهوده هدررفته در تشکیلات جهنمی رجوی را خوردم.

آقای اکرامی: بعد از اینکه اولین بار خانواده‌ات را دیدی چه احساسی داشتی؟

آقای کاظم پورخفاجیان: قبل از اینکه احساسم را بگویم لازم است بیان کنم به یکی دیگر از دروغ‌های رجوی اشاره کنم وی بارها در جلسات مختلف گفته بود هرکس که از ما جدا شده و به ایران رفته خانواده‌اش او را مورد نکوهش قرار داده و تف و لعنت کرده که من وقتی قرار بود با خانواده‌ام روبرو شوم همین فکر را می‌کردم؛ اما در لحظه دیدارم با خانواده‌ام این دروغ رجوی برایم ثابت شد واقعاً نمی‌دانم احساسم را چگونه بیان کنم. وقتی، مادر و خواهر و برادرانم و همسر و دو فرزندم را دیدم احساس عجیبی داشتم با هم اشک شوق می‌ریختیم و تا ساعتی فقط در آغوش هم گریه می‌کردیم آنها هر کدام به من می‌گفتند خدا را شکر می‌کنیم که نزد ما برگشتی. واقعاً احساس وصف‌ناپذیری بود.

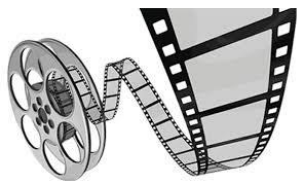
آقای اکرامی: الان چه پیامی برای اعضای که هنوز در کمپ اشرف ۳ ماندند دارید؟

آقای کاظم پورخفاجیان: می‌خواهم به آن‌ها بگویم که سال‌ها رجوی به همه ما و شما دروغ گفت، دیگر واقعاً ماندن در تشکیلات او جایز نیست، فکر نکنید که سن‌وسالی از شما گذشته و دیگر نمی‌توانید در بیرون زندگی کنید این همان چیزی است که رجوی می‌خواهد، این را بدانید که خانواده‌هایتان شما را دوست دارند و منتظر شنیدن حتی صدای شما هستند، باور کنید لذت در کنار خانواده بودن را نمی‌شود با هیچ‌چیزی مقایسه کرد اجبار نمی‌کنم به ایران برگردید فقط تشکیلات نفرت‌انگیز رجوی را ترک کنید و به هر کشوری که دوست دارید بروید اما بروید برای خودتان آزادانه زندگی کنید نفس‌کشیدن در دنیای آزادی ارزش دیگری دارد.

آقای اکرامی: خدا را شکر که شما برگشتی نزد خانواده‌ات و امیدواریم آنهایی که هنوز در اشرف ۳ مانده اند افکارهای بنده ساز رجوی را از خود دور و از هر فرصتی برای نجات خود استفاده کنند و از شما هم ممنون هستیم که در گپ و گفت شرکت کردید.

آقای کاظم پورخفاجیان: ممنون از شما و من هم امیدوارم که هرچه زودتر همه کسانی که دربند فرقه رجوی و در کمپ اشرف ۳ هستند بتوانند با گرفتن تصمیم جدی خود را از دام برده‌وار رجوی نجات دهند.

علی اکرامی



فیلم سینمایی بیوه سیاه

فیلم سینمایی علمی - تخیلی بیوه سیاه Black Widow ساخت سال ۲۰۲۱ آمریکا است. این فیلم اکشن - جاسوسی دخترانی را معرفی می‌کند که بیوه سیاه نامیده می‌شوند چرا که در یک سیستم امنیتی و جاسوسی روسیه در نزدیکی پترزبورگ از کودکی تمامی دستگاه باروری آنها خارج گردیده و قابلیت ازدواج و کودک آوری ندارند.



این دختران از همان سنین رشد مغزشویی شیمیایی شده و سپس تمامی آموزش‌های رزمی و استفاده از انواع تجهیزات را فراگرفته و به ربات‌های قاتل تبدیل می‌گردند که پدیده ترس را نمی‌شناسند و هیچ‌چیز نمی‌تواند سر راه انجام مأموریت آنها قرار گیرد.

در این فیلم به‌صورت سمبلیک نشان داده می‌شود که چطور ذهن این سربازان که تماماً زن هستند، در هر جای جهان که باشند، از مرکز کنترل می‌گردد و هر زمان دستوراتی به آنها داده شود فوراً اجرا می‌کنند. همچنین نشان داده می‌شود که چنانچه به هر ترتیب اخلاقی در روند مغزشویی این دختران رخ دهد و از دستورات تبعیت نکنند فوراً از بین برده می‌شوند.

یکی از این دختران به ترتیبی موفق می‌شود تا خود را از این چرخه مغزشویی برهاند و خواهرش را یافته و او را هم همراه کند. آنها به موادی دسترسی پیدا می‌کنند که آثار مغزشویی شیمیایی را از بین می‌برد و تلاش می‌نمایند تا دیگر بیوه‌های سیاه را هم که در همه‌جا پراکنده هستند آزاد سازند و نهایتاً به مرکز این سیستم دست‌یافته و آن را نابود و اسیران ذهنی را آزاد کنند.

اگر چه جزئیات داستان این فیلم تخیلی است؛ اما در کل حقایقی را نشان می‌دهد که در دنیای امروز به یک واقعیت انکارناپذیر تبدیل شده است. کنترل ذهن مخرب که فرقه‌ها و حتی سازمان‌های امنیتی و اطلاعاتی از آن استفاده می‌کنند یک واقعیت علمی است که قربانیان زیادی گرفته است.

امید آن که اسرای ذهنی فرقه مخرب رجوی هم روزی مانند پایان داستان این فیلم از اسارت ذهنی و عینی بیرون آمده و قدم به دنیای آزاد بگذارند و سیستم کنترل‌کننده آنان خنثی گردد.

عاطفه نادعلیان





یک قاشق و یک تقه

در تاریک و روشن صبح در لابه‌لای شیارهای مناطق مرزی از منطقه جلولا به سمت مرز خانقین جایی که در میان آتش و خون، غرش هواپیماهای امریکایی، صدای رگبارهای طویل نیروهای یه کتی (طالبانی) وحشت و دلهره، خواب و بیداری و سایر گزینه‌های محتمل از جمله کشته‌شدن، زخمی‌شدن و اسیر شدن و...

شب قبل با یکی از بچه‌ها روی یال‌های مشرف به جاده جلولا به خانقین نگهبان بودم هوا کمی بارانی بعد از دو و نیم ساعت پست‌ها تعویض شد و بعد از آن ساعت ۴ برای استراحت به محل استقرار رفتیم.

یکان ما در لابه‌لای شیارها و آبرفت‌ها مستقر بود و هرکدام کیسه خوابی پهن کرده و می‌خوابیدیم.

بعد از نگهبانی در اوج خستگی خوابیده بودم و از آنجایی که هیچ امیدی برای صبحانه و مواد غذایی نداشتیم انگیزه‌ای برای بیدار شدن هم نبود.

یک قاشق و یک تقه! اصغر مواظب باش بچه‌ها رو بیدار نکنی.

اصغر چی میگی؟

مهدی: بابا میگم یک قاشق و یک تقه

در خواب بیداری این عبارت یک قاشق و یک تقه برایم جدید و ناآشنا بود خیلی دوست داشتم مقداری دیگر به استراحت ادامه دهم؛ اما کنجکاو شدم که بدانم مهدی چه اختراع جدیدی کرده است.

سرکی بیرون از شیار محل خوابم بیرون کشیدم و مهدی را صدا زدم.

کاک مهدی بیانیت باش (صبحت به خیر)

کاک علی بیانی چو باش بی؟ (صبح چطور به خیر می‌شود؟) کفگیر به ته دیگ خورده تنها با یه قاشق و یه تقه چند روزی دیگر رو سپری کنیم.



با این گفتگوی کوتاه بین من و مهدی و اصغر بیشتر کنجکاو شدم و بیدار شدم.

کیسه خوابم رو بدون هیچ امید و انگیزه‌ای جمع کردم و به سمت مهدی رفتم نگو که مهدی هم در حال غلت خوردن در کیسه خواب است؛ اما انگار از دستاورد بزرگش حفاظت می‌کند مواظب است و از دور به اصغر داد می‌زند یک قاشق و یه تقه.

موضوع را از مهدی جویا شدم.

کامل توضیح داد و گفت:

خودت خبر داری ۳ روز قبل کامیون حامل مواد غذایی از جلولا به سمت مواضع خودمان در تپه های سمت خانقین در حرکت بوده که توسط هواپیماهای امریکایی ستون نظامی مورد تهاجم قرار می‌گیرد و اکثر خودروها آسیب می بینند. کامیون مواد غذایی هم تقریباً از قسمت کابین راننده و موتور کاملاً منهدم می شود و مقداری از اتاق کمتر آسیب دیده بود و بچه ها یک دیگ بزرگ ماکارونی از آن درآورده بودند. دو نفر از بچه ها در اثر بمباران "به عبارت آن موقع شهید می شوند"



دیگ بزرگ ماکارونی را نجات داده و تا ۳ روز یگان خودمان و برخی نیروهای اطراف را غذا دادیم اما تمام شد همینطور بی محابا می خوردیم بدون هیچ "کره و تقه ای" (کره و تقه اصطلاحات خاص مهدی بود که صدای کفگیر به ته دیگ را کره و کوبیدن کفگیر به لبه دیگ را تقه می گفت. اما یک قاشق و یک تقه داستان دیگری بود که تازه آن را کشف کرده بود.

سؤال کردم حالا کاک مهدی داستان یه قاشق و یه تقه چیه؟

مهدی با لبخندی که سرشار از اعتراض و نارضایتی نسبت به همه چیز بود با بغضی خاص گفت بیا تا برات توضیح بدم.



رفتیم نزدیک آتش کم سویی که با چند تکه هیزم درست کرده بود و یک کتری آبجوش روی آن قل می‌زد.

مهدی هم مدتی صنفی یگان ما بود.

یگان مستقل (یگان افراد غیرمذهبی و غیرمجاهد که توسط رجوی جدا و ایزوله شده بود).

داستانش مفصل است بماند برای بعد!!!

کنار آتش بساط صبحانه بود؛ اما چه صبحانه‌ای! صبحانه جنگی.

کاسه‌ای نصفه از خرمای خشک و پر از گرد و خاک

یک قوطی شیرخشک که همه فلسفه یه قاشق و یه تقه را معنا می‌کرد.

با لیوان و چند قاشق بدون سفره و حتی لقمه‌ای نان.

این سفره‌ای بود که مهدی برای دوستان هم یگانی خود آراسته بود.

برگ سبزی بود تحفه درویش

مهدی گفت. کاک علی خودت می‌دونی هیچ جا نان و مواد صبحانه و هیچ مواد غذایی نیست و همه یکان‌ها از فرط گرسنگی به خودشان می‌پیچند.

قرارگاه جلولا توسط هواپیماهای امریکایی متلاشی و زیر رو شده و امکان دسترسی به مواد غذایی ناممکن است.

من دیروز با هزار بدبختی تونستم از رهگذرها و بقایای مواد قدیمی مقداری خرمای خشک و یک قوطی شیرخشک تهیه کنم که می‌خواستم امروز صبحانه بچه‌ها رو تأمین کنم تا ببینم تکلیف نهار و شام چه می‌شود.

اما از زور گرسنگی بچه‌ها و بی‌تجربگی من در همان لحظات اول شیرخشک داشت تمام می‌شد و ممکن بود به بقیه نرسد؛ لذا به یک کشف جدید رسیدم که اگر هرکدام از بچه‌ها یک قاشق استفاده کنند خیلی زیاد می‌شود و شیرخشک زیادی روی قاشق جمع می‌شود که نزدیک به دو قاشق استفاده می‌کنند.

دیدم لازم است قاشق را محکم به لبه قوطی بزنند تا بیشتر اضافه‌های بالای قاشق بریزد و چون معیاری برای اشل مصرف شیرخشک نداشتم گفتم هر نفر یک قاشق از شیر پر کند و یک ضربه (تقه) به لبه قوطی بزند تا اضافه‌های آن بریزد و در آب جوش کتری حل کند و با پنج خرما صبحانه جنگی میل کند. به همین دلیل یه قاشق و یه تقه به عنوان پیمانانه جدید شیرخشک اختراع و عملیاتی شد.

از این داستان‌سرایی مهدی مقداری در فکر فرو رفتیم و به این حال نزار خودمان افسوس خوردیم و به فکر روزهای آینده افتادیم.

در این گیرودار به علت خطر نزدیکی نیروهای یه کتی و کردهای عراقی و تهدید درگیری. از طرف فرماندهی که در آن موقع زهره اخیانی و ژیلای دیهیم در همان منطقه بودند من و مهدی را که فرماندهان دسته یگان مستقل بودیم را صدا زدند.

به سنگر فرماندهی رفتیم. در محل استقرار دیگر هیچ کمد و یخچال و فریزر در دسترس نبود؛ لذا هرچه داشتند در همان ورودی سنگر در معرض دید بود.



و من و مهدی چشمان به بسته‌های شیرینی متنوع، لبنیات تازه و محلی، نان محلی، و انواع مواد غذایی با خرمای تازه خورد که یکه خوردیم و این در شرایطی بود که همه بچه‌ها ۳ روز است هیچ مواد غذایی ندارند و با هزار بدبختی شکم خود را سیر می‌کنند.

با صدای آرام به مهدی گفتم: مهدی دیدی جامعه بی‌طبقه توحیدی مجاهدین رو؟ بچه‌ها از گرسنگی دارن می‌میرن و وضع این‌ها رو ببین.

و این بود فلسفه یه قاشق و یه تقه

و سرآغازی برای رهایی من و مهدی از تشکیلات فرقه رجوی

علی مرادی



ذهن‌ها چگونه تغییر می‌کنند؟

نویسنده: دیوید مک رینی

در زمینه شگردهای مغزشویی و کنترل ذهن کتاب‌های زیادی نوشته شده است، اما ما قصد داریم در این نوشتار به کتابی برجسته و مهم در این زمینه پردازیم که نشان می‌دهد؛ مانند رهبران فرقه ضدبشری رجوی، چگونه می‌توان بدون زور و اسلحه، مغزها را تحت کنترل در آورد و بر آن‌ها حکمرانی کرد.

کتاب زیبای "ذهن‌ها چگونه تغییر می‌کنند؟" چگونگی باورکردن مسائل و چرایی ادامه‌دادن و کنارگذاشتن باورها و عقاید را بررسی می‌کند. این کتاب راهنمایی برای تغییر ذهنیت خود و دیگران بدون دستکاری فریب‌کارانه و اجبار بلکه از طریق همدلی و گفت‌وگوی ظاهری است.

با دیوید مک رینی بیشتر آشنا شویم:

دیوید مک رینی روزنامه‌نگار و نویسنده آمریکایی است. او که به مسائل مربوط به ارتباط بین مغز، ذهن و فرهنگ علاقه‌مند است پادکست پرتعداد و کتاب پرفروشی به نام «شما چندان باهوش نیستید» را در سال ۲۰۰۹ منتشر کرد و توجه خوانندگان و شنوندگان بسیاری را در سراسر جهان جلب کرد و به ۱۷ زبان مختلف ترجمه شد. «توهم باهوشی ۲» و «شما احمق نیستید» کتاب‌های دیگر دیوید مک رینی هستند که به فارسی ترجمه شده‌اند.

درباره کتاب "ذهن‌ها چگونه تغییر می‌کنند":

افراد و گروه‌های مختلف عقاید و باورهای خود را درست‌ترین و بهترین شیوه‌های توصیف جهان می‌دانند. این باعث می‌شود که تغییر باورهای دیگران کار دشواری به نظر برسد. دیوید مک رینی (David McRaney) در کتاب ذهن‌ها چگونه تغییر می‌کنند (How Minds Change) با اشاره به ارتباط عمیق بین مغز، ذهن و فرهنگ چرایی پافشاری افراد بر باورهایشان را شرح می‌دهد. او با مثال‌هایی از سیاست، مد، شبکه‌های اجتماعی و باورهای مذهبی نشان می‌دهد که راه‌های زیادی برای اثرگذاری بر ذهن، باورها و اعتقادات دیگران وجود دارد. از نظر دیوید مک رینی راز تأثیرگذاری و اقناع در شناخت کارکردهای زبانی و شیوه‌های گفت‌وگو نهفته است.

بسیاری از پژوهشگران معتقدند که فضای فکری جهان بیش از پیش دوقطبی شده است. مکانیسم‌های خودفریبی در چنین شرایطی بسیار پرکاربرد هستند. دیوید مک رینی تلاش می‌کند نشان دهد که حتی سرسخت‌ترین مؤمنان نیز می‌توانند در نهایت ممکن است نظرات خود را تغییر دهند؛ زیرا بخش زیادی از باورها نه بر اساس استدلال‌های منطقی که تنها از طریق فرایندهایی شکل گرفته‌اند که افراد ناخودآگاه برای فریب خود و دیگران مورد استفاده قرار می‌دهند. در کتاب ذهن‌ها چگونه تغییر می‌کنند با روایت یکی از اعضای سابق کلیسای بابتیست وستبورو آشنا می‌شویم که بحث‌های تئوتیری باعث دگرگونی افکارش و کاهش رویکردهای افراط‌گرایانه در او شده است. دیوید مک رینی سراغ توطئه باورهای می‌رود که از اعتقادات خود دست کشیده‌اند.

اگر افراد فکر کنند که موضوع یکی از طرفین این است که آن‌ها ساده‌لوح، متوهم، احمق و یا عضو یک گروه کج‌فهم و بد هستند، قطعاً مقاومت خواهند کرد و تمام استدلال‌های منطقی و علمی بی‌فایده خواهد بود. دیوید مک رینی با مثال‌های فراوانی نشان می‌دهد که اگر خود فرد نخواهد، نمی‌توان او را برای تغییر نظراتش ترغیب کرد. کتاب "ذهن‌ها چگونه تغییر می‌کنند" تکنیک‌هایی را برجسته می‌کند که بر انگیزه‌های فردی تمرکز می‌کنند و لزوماً به دنبال نفی باورهای دیگران نیستند. مردم به اعتقادات خود پایبند هستند؛ زیرا اعتقاد داشتن به یک باور قلبی هزینه روانی کمتری را به همراه دارد و افراد در چنین شرایطی بیشتر احساس امنیت می‌کنند.

محمدرضا مبین



طرح

محفل

محفل از جمله واژه هایی است که رجوی و مریم قجر با استفاده از آن یک محدودیت اساسی را در مناسبات تشکیلاتی مجاهدین خلق برقرار نمودند. آنها با جا انداختن تفسیر خود از این واژه، آن را به یک اهرم کنترل، یک سد برای اعضا و یک ابزار برای سرکوب اعضای ناراضی تبدیل نمودند. در تشکیلات بسته مجاهدین خلق به اعضا می آموزند هر صحبتی که با دیگر اعضا داشته باشند و فرمانده فرد از آن بی خبر باشد «محفل» می باشد و باید از آن اجتناب کرد.

محفل به معنای یک مکان یا موقعیتی است که افراد در آن گرد آمده تا با هم تعامل داشته باشند، فعالیت خاصی انجام دهند یا از آن لذت ببرند.



اما در تشکیلات مجاهدین خلق رجوی معنای خاصی به محفل داد و آن را به یک ضد ارزش که برای تشکیلات خطرناک است تعبیر کرد. رجوی ارتباط اعضا با همدیگر خارج از کنترل تشکیلات را محفل نامید و گفت محفل «شعبه سپاه پاسداران است!» به این ترتیب او برای ایجاد محدودیت های بیشتر و گسترش فضای وحشت و سرکوب،

روابط دوستانه بین اعضا را معادل شکل گرفتن فضای خیانت و جاسوسی معرفی نمود و نام سپاه پاسداران را بر آن گذاشت. پیام او این بود که اگر نیروها سراغ رابطه دوستانه بروند به عنوان دشمن با آنها برخورد خواهد شد.

اما چرا رجوی از محفل می ترسید و آن را به یک ضد ارزش خطرناک تبدیل نمود؟

زیرا رجوی می دانست اعضای مجاهدین در صورت ایجاد روابط دوستانه، درباره مشکلات سازمانی نیز صحبت کرده و ذهن همدیگر را نسبت به حقیقت روشن می کنند.

رجوی که با انقلاب طلاق مناسبات خانوادگی را از هم پاشیده بود و خیالش راحت بود که هیچ جایی در تشکیلات مجاهدین وجود ندارد که خصوصی بوده و در آن صحبتی علیه او صورت گیرد، می خواست با نابود کردن دوستی ها، روابط ساده بین اعضای مجاهدین را هم از بین ببرد تا آنها نتوانند انتقادات و اشکالاتی که می ببینند را با هم مطرح و به هم منتقل کنند. به همین دلیل با معادل قرار دادن «محل» با «شعبه سپاه پاسداران» می خواست مانع از ایجاد هرگونه دوستی و رفاقت در بین اعضای مجاهدین بشود. رجوی درباره محل می گفت "محل فساد را در درون مناسبات مجاهدین رشد می دهد و زمینه شخم خوردن تشکیلات و زیرآب زدن مسئولین سازمان را فراهم می کند و به بی بند و باری و دیگر مناسبات لمپنی دامن می زند."

بنابراین کلمه ای که در بیرون از مناسبات مجاهدین خلق به عنوان «موقعیتی برای تعامل» بین افراد شناخته می شود، در مناسبات مجاهدین خلق به عنوان موقعیتی خطرناک که معادل نفوذ دشمن است معرفی شد.

رجوی می گفت "هر صحبتی که نتوانی به مسئولیت بگویی محل محسوب می شود". به این ترتیب هر صحبتی بین اعضا اعم از بیان خاطره، صحبت درباره فوتبال یا ورزشی دیگر، حرف زدن از خانواده، صحبت درباره دوران تحصیل و هر صحبت دیگری خارج از روابط تشکیلاتی تعریف شده محل محسوب شد و ممنوع گردید. با این



قانون عملاً صحبت کردن که اصلی ترین وسیله ایجاد رابطه و دوستی با دیگر اعضا بود بسیار محدود شد.

رجوی می ترسید مبادا نفرات در صحبت با هم نسبت به حقایق آگاه شده یا آن که با هم همفکری کنند و با رشد آگاهی مسئله داری بالا رفته و در نتیجه درخواست جدایی زیاد شود. رجوی می دانست در شرایطی که نیروهایش درگیر جنگی نیستند که سرگرم بشوند. پس در یک مناسبت بسته که خانواده وجود ندارد تا به نیازهای غریزی و عاطفی نیروها پاسخ داده شود و هیچ ارتباطی هم با بیرون از تشکیلات چه از طریق وسایل ارتباطی و چه از طریق وسایل ارتباط جمعی برقرار نیست و حتی هیچگونه سرگرمی و تفریحی نیز مهیا نمی باشد تا افراد به نوعی تخلیه شوند، لاجرم تشکیل هر محل دوستانه در نهایت به

سوی صحبت در مورد مشکلات تشکیلاتی، خطاها و اشتباهات سیاسی و استراتژیک رهبری مجاهدین، بحث درباره ضرورت طلاق و بندهای انقلاب کشیده می شود و باعث باز شدن ذهن نیروها و ایجاد سوال و در ادامه مسئله داری آنها می گردد که با ادامه یافتن، به درخواست جدایی می انجامد.

رجوی از مخفی شدن تناقضات و مخالفت ها وحشت داشت و آن را عامل اصلی جدایی افراد می دانست. بنابراین آن را تحت عنوان «محفل زدن» ممنوع کرد. رجوی نمی خواست افراد تناقضات تشکیلاتی، سیاسی و ایدئولوژیک خود را در محفل های دوستانه بیان کنند تا مبدا این بیان ها روی اعضای دیگر اثر گذاشته و موجب آگاهی بیشتر آنها و در نتیجه مسئله داری شان بشود که راه به جدایی می برد.

از آنجایی هم که همه لایه های تشکیلاتی در معرض این موضوع بودند، رجوی روابط دوستانه را تحت عنوان «محفل، شعبه سپاه پاسداران» ممنوع نمود و محفل زدن را عبور از مرز سرخ برشمرد و این موضوع را در ذهن اعضا کاشت.

اعضایی هم که از این فرمان به هر دلیلی تبعیت نمی کردند متهم به داشتن رابطه محفلی شده و بدلیل «باز کردن شعبه سپاه پاسداران» مورد مواخذه و محاکمه قرار می گرفتند.

به این ترتیب اصطلاح محفل به این ابزار مهم برای کنترل تشکیلات توسط رجوی و مریم قجر تبدیل شد.

ایرج صالحی

پدرم کجاست؟



آقای محمدتقی ریاحی در سال ۱۳۶۷ فریب سران سازمان ضد انسانی مجاهدین خلق را خورد و با وجود این که همسر و فرزند داشت گرفتار فرقه رجوی گردید و تاکنون ارتباطی با خانواده خود نداشته است. پسرش چندین سال است که به دنبال اطلاع یافتن از وضعیت پدر می باشد.

استان گلستان

بمان و بمیر



ورودی و خروجی فرقه تروریستی مجاهدین خلق به قیفی می ماند که دهانه گشاد قیف ورودی و دهانه باریک آن خروجی است. البته مسعود رجوی برعکس این تعبیر را به کار می برد. ادعا می کرد ورود به سازمانش دشوار و خروج از آن آسان است، اما در حقیقت، خروج از فرقه رجوی امری به شدت دشوار، چالش برانگیز و مخاطره آمیز است. هر شخصی که پا به تشکیلات عنکبوتی فرقه رجوی می گذارد دیگر راهی برای بازگشت ندارد. یا باید بمیرد و به آمار بانک خون رجوی اضافه کند و یا تا آخر عمر در آن تشکیلات پوسیده بماند، بپوسد و در نهایت بمیرد و باز هم به آمار رجوی اضافه کند.

کسی که راه سوم یعنی خروج و یا بهتر بگویم فرار از مناسبات را انتخاب می کند، باید بداند که قدم در راهی دشوار گذاشته که البته ارزشش را دارد. لمس آزادی خارج از تشکیلات بسته رجوی، ارزش تحمل هر نوع سختی را دارد. چرا که بعد از تحمل این سختی به آسایشی می رسی که لذت بخش است اما سختی هایی که در درون مناسبات تشکیلات رجوی به افراد تحمیل می شود، هیچ گاه پایان نمی پذیرد تا لحظه مرگ. بله در تاریکخانه رجوی اینطور نبود که افراد بتوانند آزادانه خروج را انتخاب نمایند.



داستان این فرقه فقط بله قربان گفتن و عمری سوختن و ساختن با شرایط حاکم بود. رجوی با اخذ امضا خون و نفس و دیگر تعهدهای اجباری از اعضا، آنان را همچون بردگانی در خدمت خود گرفته بود و این اقدام جبری را با بحث فریبکارانه این که افراد با خروج خود امنیت افراد دیگر را به خطر می اندازند توجیه می کرد. رجوی بارها خروج و جدایی اشخاص از تشکیلاتش را به سوراخ کردن کشتی روی آب توسط شخصی که قصد دارد جدا شود تشبیه می کرد.

در تمام گروه ها و حزب های مختلف اعضا حق دارند تصمیم به ماندن و یا جدایی بگیرند. اما در فرقه رجوی برخلاف تمام سازمان ها و گروه ها، با شعار دروغین دموکراسی و آزادی فضای مناسبات کاملاً دیکتاتورمآبانه است و هیچ کس حق اعتراض نداشته و حق انتخاب فقط یکبار انجام می گیرد که همان انتخاب ورود است و با ورود شخص، دیگر تمام درها و انتخاب ها بسته می شود.

می توان این فرقه را به خاطر عقاید افراطی و دگماتیک از نادرترین فرقه هایی به شمار آورد که جهان به خود دیده است. فرقه ای که با فرامین و قوانین خاص افراد زیادی را در خود محبوس کرده است. فرقه رجوی عواقب خوفناکی را برای خروج اشخاص ترسیم کرده است. در گام اول تهدید و اگر تهدید کارساز نباشد، تشکیل و برگزاری جلسات عمومی و سوژه قرار دادن فرد همراه با توهین های دسته جمعی و استفاده از اعمال فشار جمع بر سوژه است.

رجوی به شدت از خروج اشخاص واهمه دارد. چون رهایی افراد در دنیای آزاد منجر به افشای ماهیت تروریستی و عقاید فرقه گرایانه سازمانش می باشد و از آنجایی که در دنیای امروزی این عقاید و اقدامات مخرب مورد پسند نیست و محکوم جوامع بین المللی است رجوی هرگز تن به رهایی اشخاص نمی داد. از اینرو هر فردی که وارد تشکیلات رجوی می گردید تمام مدارک هویتی اش با زور گرفته می شد. رجوی در این مورد می گفت: "تمام نیروها باید هویت خود را از من بگیرند چون من هستم که باید پاسخگوی شما باشم و هر کس را با رهبرش مورد مؤاخذه قرار می دهند."

بیژن رضاوندی



E.MAIL:info@nejatngo.org

WWW.NEJATNGO.ORG

صندوق پستی : ۱۴۱۴۵/۱۱۹